

تحلیل شخصیت اسفندیار بر اساس نظریه توهم کنترل

سید محمد آرتا* 

استادیار گروه آموزش زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فرهنگیان، تهران، ایران (نویسنده مسؤول)

زهره جمشیدی** 

دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه حکیم سبزواری

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۳/۷/۲۷

تاریخ تأیید مقاله: ۱۴۰۳/۱۱/۱۱

چکیده

یکی از خطاهای رایج در روان‌شناسی شناختی، خطای «توهم کنترل» است. توهم کنترل زمانی رخ می‌دهد که فرد تصور می‌کند بر رخدادهایی که خارج از دایره اختیار و اراده او هستند، تسلط دارد. پژوهش حاضر در پی آن است که به روش توصیفی-تحلیلی و با بهره‌گیری از نظریه الین لانگر به تحلیل روان‌شناختی شخصیت اسفندیار بپردازد و تأثیرات خطای شناختی توهم کنترل را در شکل‌گیری تراژدی رستم و اسفندیار بررسی کند. براینده مطالعه حاضر نشان می‌دهد که مرگ اسفندیار، نماد از دست‌دادن یقین و فروپاشی بینش‌های قهرمانانه بر اثر درک اشتباه از تسلط بر رویدادها است. این خطای شناختی که در بستر روانی و اجتماعی خاصی در وجود اسفندیار شکل گرفته، او را از درک واقعیت‌ها باز می‌دارد و به ورطه نابودی می‌کشاند و موجب مرگ قهرمان و شکل‌گیری این تراژدی در شاهنامه فردوسی می‌شود؛ در نتیجه، گشوده اسفندیار نه دسیسه‌های پدرش گشتاسپ است و نه چاره‌گری‌ها و افسون‌های زال و سیمرغ، بل که کشنده اصلی او توهم کنترل است که فرجامی تراژیک را برای او رقم می‌زند. تحلیل داستان رستم و اسفندیار بر پایه نظریه الین لانگر نشان می‌دهد که فروپاشی قهرمانانه گاه نه به دست دشمنان بیرونی، بل که از دل خطاهای ذهنی و

* sm.arta@cfu.ac.ir

** z.jamshidi@hsu.ac.ir

درونی شکل می‌گیرد و داستان را از یک حماسه صرف به تراژدی‌ای جهان‌شمول و عبرت‌آموز بدل می‌سازد.

واژه‌های کلیدی: خطای شناختی، تراژدی، توهم کنترل، الن لانگر، شاهنامه، اسفندیار.

۱. مقدمه

ادبیات حماسی همواره آینه‌ای ژرف و پُر رمز و راز از روان انسان بوده است و در سنت‌های فرهنگی کهن، بستری غنی برای بازتاب شرایط روان آدمی فراهم می‌آورد؛ روانی که در دل نبردها و در متن رویدادهای سترگ، کنش‌های قهرمانانه و انتخاب‌های سرنوشت‌ساز شکل می‌گیرد. در این میان، شاهنامه فردوسی، نه فقط میراثی ادبی، بل که گنجینه‌ای روان‌شناختی است که تصویری پیچیده و چندلایه از شخصیت‌ها و نیروهای روانی حاکم بر کنش‌های آنان ارائه می‌دهد و می‌توان در ژرفای آن، لایه‌های پنهان ذهن و روان قهرمانان را کاوید. در گستره شخصیت‌های اسطوره‌ای این اثر سترگ، اسفندیار رویین تن و شکست‌ناپذیر، چهره‌ای درخشان و درعین حال تراژیک است؛ قهرمانی که با تمامی توانمندی‌هایش، درنهایت در برابر تقدیر سر فرود می‌آورد و سرنوشت تلخی را تجربه می‌کند.

تحلیل شخصیت اسفندیار، تنها در سطح روایت حماسی، نمی‌تواند وجوه پیچیده روانی و رفتاری وی را بازنمایی کند. در این راستا، بهره‌گیری از رویکردهای نوین روان‌شناسی شناختی، به‌ویژه نظریه «توهّم کنترل» می‌تواند افق‌های تازه‌ای را در تحلیل این شخصیت پیش روی ما بگشاید. توهّم کنترل، یکی از خطاهای بنیادین در قضاوت‌های انسانی است که طی آن، فرد به‌گونه‌ای نابه‌جا احساس می‌کند بر رویدادهایی تسلط دارد که درواقع، بیرون از دایره اختیار و اراده او هستند. این خطای شناختی می‌تواند مسیر تصمیم‌گیری را به‌گونه‌ای تغییر دهد که نتایج فاجعه‌باری در پی داشته باشد. پژوهش پیش‌رو بر آن است تا با تکیه بر نظریه توهّم کنترل، شخصیت اسفندیار را — با تمرکز بر داستان رستم و اسفندیار و نه در تمام دوران حیات و نقش‌آفرینی او در عهد گشتاسپ — تحلیل کند و نشان دهد که چگونه این سوگیری شناختی در شکل‌گیری سرنوشت تلخ اسفندیار مؤثر بوده است.

پیشینه پژوهش: بررسی روان‌شناختی شخصیت‌های شاهنامه در دهه‌های اخیر، به‌ویژه با ورود نظریه‌های روان‌شناسی شناختی، رشد قابل‌توجهی یافته است. در این میان، شخصیت اسفندیار توجه بسیاری را به خود جلب کرده است. از جمله، نصر اصفهانی و جعفری (۱۳۸۸) در مقاله‌ای با عنوان «کنون زین سپس هفت‌خان آورم (رویکرد روان‌شناختی به هفت‌خان رستم و اسفندیار)» چاپ‌شده در پژوهشنامه زبان و ادب فارسی (گوهر گویا)، پس از مطالعه روان‌شناختی هفت‌خان رستم و اسفندیار به این نتیجه رسیده‌اند که در صورت رویارویی با خطرها و گذر از هفت‌خان است که دستیابی به درونی‌ترین لایه ناخودآگاه برای دو پهلوان ممکن می‌شود. کریمی (۱۳۹۲) در مقاله «نقد روان‌شناختی شخصیت اسفندیار در داستان رستم و اسفندیار بر اساس روان‌شناسی یونگ» ارائه‌شده در هشتمین همایش بین‌المللی انجمن ترویج زبان و ادبیات فارسی، شخصیت اسفندیار را بر اساس نظرات روان‌شناسی یونگ، نمودی از ایدئولوژی مذهبی می‌داند. ایدئولوژی‌ای که برخلاف تقدسش،

فاقد چشم بصیرت است و تنها هدف را می‌کاود و یک راه را برمی‌گزیند. مهری (۱۳۹۴) در پژوهش خود با عنوان «خوانشی لاکانی از غمنامه رستم و اسفندیار» چاپ‌شده در مجله شعر پژوهی (بوستان ادب)، از داستان رستم و اسفندیار تحلیلی روان‌شناسی و خوانشی لاکانی ارائه کرده و نشان داده است که تناقضات درونی و متوهم‌وار گشتاسپ و ترس از سرقت لذت و انتقال آن به اسفندیار، عامل اصلی شکل‌گیری این تراژدی است. علامی و داودی‌پناه (۱۳۹۴) در مقاله خود با عنوان «بررسی مکانیسم‌های دفاعی اسفندیار در نبرد با رستم» منتشرشده در دوفصلنامه ادبیات حماسی، معتقدند که اسفندیار درحقیقت، نزاع بین خواسته‌های درونی و دنیای بیرون را از طریق مکانیسم‌های دفاعی روان کنترل و هدایت کرده است. کلاهیچیان و پناهی (۱۳۹۵) در مقاله «روان‌شناسی شخصیت اسفندیار در شاهنامه» که در یازدهمین گردهمایی بین‌المللی انجمن ترویج زبان و ادب فارسی ارائه شده، معتقدند که اسفندیار برون‌نگرای صفرآوی و دموی مزاج است و چیرگی آز و فروزون‌خواهی بر وجود اسفندیار بازتاب محیط را در شخصیت او کم‌رنگ کرده و عامل وراثت را تشخص داده است. باقری و داودآبادی (۱۳۹۹) در مقاله «ناکامی و پرخاشگری در رفتار اسفندیار با تکیه بر متن شاهنامه» چاپ‌شده در دوفصلنامه ادبیات پهلوانی، بر این نکته تأکید کرده‌اند که از نظر روان‌کاوی هرگاه کسی در تلاش برای دستیابی به هدفی ناکام بماند، سائق پرخاشگری در وی فعال می‌شود. اسفندیار هم، چون در رسیدن به پادشاهی ناکام مانده، بسیار پرخاشگر است.

پیشینه پژوهش نشان می‌دهد که تاکنون پژوهشی در زمینه تحلیل شخصیت اسفندیار برپایه نظریه خطای شناختی توهم کنترل انجام نشده است. به همین دلیل، پژوهش حاضر بر آن است تا خطای شناختی توهم کنترل را در ابعاد مختلف شخصیت اسفندیار بکاود و تأثیر این خطای شناختی را در شکل‌گیری تراژدی اسفندیار و پایان غم‌انگیز زندگی او بررسی کند.

مبانی نظری پژوهش: در روان‌شناسی شناختی، یکی از خطاهای مهم و تأثیرگذار بر ادراک و تصمیم‌گیری انسان، پدیده‌ای است موسوم به «توهم کنترل» (Illusion of Control). توهم کنترل به معنی تصور میزان کنترل ما بر رویدادهای کنترل‌ناپذیر است. به دیگر سخن، توهم کنترل، تمایل افراد به دست بالا گرفتن توانایی خود در کنترل رویدادهایی است که نه تنها ارتباطی با توانایی و تدبیر آنان ندارد، بلکه کاملاً اتفاقی و تصادفی است و عوامل ناشناخته و پیش‌بینی‌ناپذیری در این رویدادها وجود دارد که کنترل امور را از دستان فرد خارج می‌کند. بر اساس این نظریه، انسان‌ها در بسیاری از موقعیت‌ها تمایل دارند گمان کنند که بر رویدادها و پیامدهایی سلطه دارند، حتی اگر این رویدادها ماهیتی تصادفی، پیش‌بینی‌ناپذیر یا خارج از دایره اراده آنان داشته باشند. مثلاً ما گمان می‌کنیم که اگر در مراسم قرعه‌کشی بانک حضور داشته باشیم، احتمال برنده شدن ما بیشتر است؛ درحالی‌که این



یک رویداد کاملاً تصادفی و مبتنی بر شانس است و حضور یا عدم حضور ما هیچ تأثیری بر نتیجه قرعه‌کشی نخواهد داشت. اصولاً در امور زندگی انسان، بسیاری از عوامل ناشناخته وجود دارد که ممکن است برهم‌زننده اوضاع باشد و کنترل وقایع را از دست ما خارج کند. انسان‌ها اصولاً یا به این عوامل ناشناخته و پیش‌بینی‌ناپذیر آگاهی ندارند یا آن‌ها را انکار می‌کنند.

اِلِن لانگر (Ellen Jane Langer) در سال ۱۹۷۵ نظریه خطای شناختی توهّم کنترل را در مقاله‌ای با عنوان «توهّم کنترل» مطرح کرد. حرف اصلی مقاله این است که چرا انسان‌ها تصور می‌کنند، می‌توانند مسائل و اموری را که ربط چندانی به تدبیر و مهارت آنان ندارد، کنترل کنند؟ چرا باید بر امور تصادفی و اتفاقی که مبتنی بر شانس است، تصور کنترل داشته باشیم؟ انجام و پیشبرد برخی از امور جهان مبتنی بر مهارت (skill) است. برای مثال، مهارت در بازاریابی موجب افزایش فروش می‌شود. مهارت در بازی شطرنج باعث پیروزی می‌شود؛ اما بعضی دیگر از امور، ربط چندانی به مهارت یا تدبیر ندارد. به‌هرحال ممکن است ما دچار خطای شناختی شویم و اموری را که وابسته به مهارت هستند به اموری که وابسته به مهارت نیستند، سرایت بدهیم. یعنی ذهن و نظام شناختی ما تمایل دارد که در امور کاملاً تصادفی، به‌نوعی نقش مهارت را دخیل بداند.

از نظر اِلِن لانگر عوامل زیر در شکل‌گیری خطای شناختی توهّم کنترل مؤثر هستند: ۱. انتخاب: اگر خودمان یک پدیده تصادفی را انتخاب کنیم، امیدواریم که بیش‌تر بر آن مسلط باشیم. حتی در مسائل کاملاً تصادفی مردم این خطا را دارند. مثلاً هنگام انتخاب بلیط اتوبوس، تصور می‌کنیم که صندلی اول خطرناک است و اگر صندلی آخر یا وسط را انتخاب کنیم از خطر در امانیم و اوضاع در کنترل ماست؛ ۲. درگیری و مداخله: تصور می‌کنیم که اگر خودمان در امور تصادفی دخالت کنیم و شخصاً آن کار را انجام دهیم، تسلط و کنترل ما بر آن امر بیش‌تر است؛ برای مثال، اگر خودمان عدد قرعه را از ظرف قرعه‌کشی خارج کنیم، اوضاع در کنترل ماست و احتمال برنده شدن ما بیش‌تر است، اما اگر دیگران این کار را انجام دهند، احتمال موفقیت ما کم‌تر می‌شود؛ ۳. حس آشنایی: احساس آشنایی به انسان قدرت کنترل و تسلط بیش‌تری می‌دهد و آدمی احساس می‌کند که به امور بیگانه و غریب کنترل و تسلط ندارد. مثلاً اگر فضا یا اتاق مصاحبه استخدامی را قبلاً دیده باشیم و با آن آشنا باشیم، نسبت به کنترل اوضاع احساس خوشایندتری داریم؛ ۴. حس قدرت: هرگاه شخص به دلایلی از نظر قدرت (چه قدرت مالی و چه قدرت جسمی و...) به دیگران برتری داشته باشد، میزان باور به کنترل اوضاع و امور در او بیش‌تر می‌شود.^۱

این نظریه از زمان انتشار تاکنون توسط خود لانگر و دیگر روان‌شناسان این حوزه در حال تکمیل و به‌روزرسانی است و آنان افزون بر چهار عامل قبلی، ملاک‌های دیگری را برای ایجاد خطای

شناختی توهم کنترل معرفی کرده‌اند و در راستای گسترش ابعاد نظری و تجربی آن کوشیده‌اند. الن لانگر در سال ۱۹۷۵ مقاله دیگری را با عنوان «شیر، من برنده‌ام؛ خط، مسأله شانس است: توهم کنترل به عنوان تابعی از توالی نتایج در یک موضوع کاملاً شانس»^۲ منتشر کرد که در آن معتقد است، پیروزی‌های پی‌درپی ابتدایی موجب افزایش باور به کنترل در افراد می‌شود. مثلاً ورزشکاری که در رقابت‌های گذشته پیروز شده است، تصور می‌کند که در رقابت‌های سخت‌تر آینده نیز اوضاع را به‌طور کامل تحت کنترل خود دارد و حتماً پیروز می‌شود.

نظریه باور به کنترل همچنان در حال تکامل بود. چهار سال پس از انتشار مقالات لانگر و طرح نظریه توهم کنترل، دو روان‌شناس دیگر به نام‌های لورن آلوی (Lauren Alloy) و لین آبرامسون (Lyn Abramson) مقاله‌ای منتشر کردند که در آن خلق و خوی افراد را ملاک دیگری در شکل‌گیری توهم کنترل دانستند. آنان معتقدند هرچقدر از نظر خلقی شادتر، فعال‌تر و پرجنب‌وجوش‌تر باشیم، احساس تسلط و کنترل بر امور تصادفی جهان در ما بیش‌تر است و برعکس، هرچقدر غمگین‌تر، درون‌گراتر و منفعل‌تر باشیم، تصور می‌کنیم قدرت کنترل امور اتفاقی را نداریم و منطقی‌تر ارزیابی می‌کنیم؛ یعنی همان قاعده *Sadder but wiser* «غمگین‌تر ولی خردمندتر». این دو پژوهشگر معتقدند که وقتی شما افسرده نیستید، ممکن است حالت تسلط و کنترل به خود بگیرید (رک: Alloy & Abramson; 1979).

تامسون (Thompson) و همکارانش نیز در تکامل و تکمیل این نظریه یک بند مهم به آن اضافه کردند. تامسون عامل دیگری را کشف کرد که کامل‌کننده نظریه لانگر بود: انگیزه و تمایل برای رسیدن به هدف. او به‌ویژه بر نقش هدف‌مندی و نیت در تقویت این خطا تأکید می‌کند؛ بدین معنا که هرچه فرد هدف روشن‌تری داشته باشد، احتمال بروز توهم کنترل در وی افزایش می‌یابد؛ زیرا ذهن برای ایجاد پیوستگی میان هدف و نتیجه، به تفسیرهایی متوسل می‌شود که الزاماً واقع‌گرایانه نیستند. به اعتقاد تامسون، شخص هرچقدر بیش‌تر به خود تلقین کند که این هدف برایم مهم است، باور به کنترل در او بیش‌تر می‌شود (نک. Thompson & Others; 2004).

توهم کنترل در موقعیت‌های پراسترس، پرخطر یا پرابهام شدت می‌گیرد؛ چراکه فرد در تلاش است تا با فرض وجود کنترل، اضطراب را کاهش دهد و احساس کفایت خود را حفظ کند. از این منظر، توهم کنترل کارکردی دفاعی و گاه سازشی دارد، اما درعین حال، می‌تواند زمینه‌ساز تصمیم‌گیری‌های نادرست و پیامدهای ناخواسته شود. در این پژوهش، نظریه توهم کنترل همچون منشوری مفهومی برای تبیین شخصیت اسفندیار به کار گرفته خواهد شد؛ بدین منظور که نشان داده

شود، چگونه کنش‌ها و تصمیم‌های این پهلوان، برخاسته از پندار تسلطی است که درواقع، نه برآمده از واقعیت بیرونی، بل که حاصل سازوکارهای روان‌شناختی و فشارهای فرهنگی-ایدئولوژیک است.

۲. بحث و بررسی

در ادبیات حماسی، قهرمانان اغلب با تکیه بر توانایی‌های خارق‌العاده و موفقیت‌های باشکوه گذشته، به اعتمادبه‌نفس مطلق دست می‌یابند که ممکن است آن‌ها را در برابر نیروهای بیرونی و ناشناخته آسیب‌پذیر کند. یکی از خطاهای شناختی مهمی که در چنین شرایطی بروز می‌یابد، توهّم کنترل است. شخصیت اسفندیار در شاهنامه، نمونه‌ای بارز از این پدیده است. او با پشتوانه پیروزی‌های درخشان گذشته، رویتنی و قدرت جسمی فراوان، بهره‌مندی از نشاط جوانی، روحیه بالا و داشتن انگیزه برای رسیدن به هدفی مشخص (پادشاهی)، دچار این خطای شناختی می‌شود و با نادیده‌گرفتن عناصر ماورایی و ناشناخته‌ای چون قدرت جادویی زال و سیمرغ، به سوی تراژدی و مرگ پیش می‌رود. مسأله اصلی پژوهش حاضر آن است که چگونه مجموعه این عوامل در شکل‌گیری توهّم کنترل در ذهن اسفندیار مؤثر بوده و چگونه این خطای شناختی منجر به خلق این تراژدی شده است.

۲-۱. موفقیت‌های گذشته

تجربه پیروزی‌ها در ابتدای زندگی افراد اغلب باعث می‌شود آنان تصور کنند که کنترل بیش‌تری نسبت به آنچه در آینده انجام می‌دهند دارند و در امور آینده نیز همچنان موفق هستند. به اعتقاد آلن لانگر، انسان‌ها زمانی که به موفقیتی دست پیدا می‌کنند، بلافاصله این تصور در ذهن‌شان شکل می‌گیرد که کنترل همه چیز در دست آن‌هاست و اوضاع همیشه بر وفق مراد آنان خواهد ماند (Langer, 1975 B: 955). آدمی می‌پندارد وقتی یک‌بار موفق می‌شود برای همیشه موفق باقی می‌ماند، درحالی‌که واقعیت بیرونی زندگی چنین نیست.

اسفندیار در گذشته خود و تا پیش از روبروشدن با رستم، موفقیت‌های چشمگیری را کسب کرده و عملکرد درخشانی را از خود نشان داده است. وی پشت‌وپناه سلطنت پدر و ذخیره روزهای سخت گشتاسپ و ایران‌زمین است. موفقیت‌های پی‌درپی اسفندیار از شکست‌دادن ارجاسپ تورانی و انتقام‌گیری از بیدرفش جادوگر، کشنده زیر آغاز می‌شود:

ز دش پهلوانی یکی بر جگر	چنان کز دگر سوبرون کرد سر
بد آهوز باره درافتاد و مُرد	بدید از کیان زادگان دست‌برد!
فرود آمد از باره اسفندیار	سلیح زیر آن گوی نامدار،

از آن جادوی پیر بیرون کشید سرش را ز نیمه تن اندر برید
(فردوسی، ۱۳۷۵: ۵/۱۴۳)

اسفندیار در ادامه سلسله پیروزی‌های خود با سربلندی از هفت‌خان عبور می‌کند و خواهرانش را از رویین‌دژ نجات می‌دهد:

به درگاه ارجاسپ آمد دلیر زره‌دار غُرّان بک‌ردار شیر!
چو زخم و خروش آمد از درسرای دوان پیش آزادگان شد همای،
ابا خواهر خویش به‌آفرید به خون مژه هر دو رخ ناپدید!
چو آمد به تنگ اندر اسفندیار دو پوشیده را دید چون نوبهار
چنین گفت با خواهران شیرمرد کز ایدر بپوید برسانِ گرد
(همان: ۲۶۴-۲۷۱)

پیروزی‌های پی‌درپی اسفندیار موجب می‌شود، تصویر یک قهرمان شکست‌ناپذیر در ذهن او نقش ببندد. وقتی اسفندیار موفقیت‌هایی پیاپی را تجربه می‌کند، پذیرش شکست یا مواجهه با پیچیدگی‌های کنترل‌ناپذیر (مثل نبرد با رستم) برایش دشوار می‌شود.

پیروزی اسفندیار بر ارجاسپ تورانی که دشمن اصلی دین و کشور بود، جایگاه او را به‌عنوان یک پهلوان بزرگ تثبیت کرد. او با عبور از هر خطر و مانعی، به این باور رسیده بود که سرنوشت با اراده‌اش هماهنگ است و هیچ عاملی نمی‌تواند در مسیرش اختلال ایجاد کند. این احساس کنترل کامل بر جریان امور، باعث شد در مواجهه با هشدارها و نصیحت‌ها، از جمله اندرزهای رستم، دچار غرور و جمود فکری شود. این پیروزی‌ها که هرکدام به‌تنهایی می‌توانست یک قهرمان را به اوج غرور و اعتمادبه‌نفس برساند، وقتی در کنار هم قرار می‌گیرند، اسفندیار را دچار نوعی «توهم اقتدار مطلق» می‌کنند. در چنین شرایطی، ذهن اسفندیار به جای درک محدودیت‌ها، به سمت «قطعیت مطلق» گرایش پیدا می‌کند. او فکر می‌کند همان‌گونه که اژدها و جادوگر و دژهای سخت را از میان برداشته، اکنون می‌تواند رستم، بزرگ‌ترین پهلوان ایران را هم وادار به اطاعت کند؛ غافل از اینکه هر نبردی منطق و شرایط خاص خودش را دارد و گذشته، اگرچه افتخارآمیز باشد، تضمین‌کننده پیروزی آینده نیست.

این حس پیروزی مداوم، اسفندیار را در زندانی از غرور و اطمینان کاذب قرار می‌دهد که در آن صدای هشدار دیگران را نمی‌شنود و پیامدهای تصمیمات خود را نمی‌بیند. رستم، برخلاف حریفان پیشین، دشمن یا نیروی شر نیست. او نماینده خرد، میانه‌روی و سنت دیرینه پهلوانی ایرانی است. تقابل با رستم با نبردهای پیشین اسفندیار تمایز دارد و از لونی دیگر است؛ تقابل اسفندیار با رستم،



تقابل تجربه‌های گذشته با واقعیت موجود (رستم) است؛ تقابلی که در آن، زور واقعیت موجود بر تجربه‌های پیشین اسفندیار می‌چربد. «اسفندیار ملعبه تضاد ذهنی و عینی است که زائیده فروپاشی ترازمندی بین توانایی‌های بالقوه او و امکانات عینی برون از اختیار اوست. عملکرد اسفندیار نامتعارف است؛ گویی اندیشه‌های آرمانی او را از بردباری دور می‌سازد و ناپخته نشان می‌دهد» (عبادیان، ۱۳۶۹: ۵۵-۵۶). رستم را نه می‌توان با زور مغلوب کرد و نه با فرمان پادشاه به بند کشید؛ او همچنان شکست‌ناپذیر و باشکوه در ساحت حماسه ملی ایران گام برمی‌دارد. اسفندیار به جای بازاندیشی در مسیرش و تجدیدنظر در تصمیمش تلاش می‌کند، همچنان با همان الگوی ذهنی پیش برود؛ یعنی اعمال قدرت و اتکا به موفقیت‌های گذشته. درحالی‌که مسیر زایل با مسیر هفت‌خان و روین‌دژ به کلی متفاوت است و این دو راه، به پایانی یکسان ختم نمی‌شوند و این دقیقاً جایی است که توهّم کنترل در ذهن او سرریز می‌شود و اسفندیار را با شکست نهایی روبه‌رو می‌سازد، شکستی که خاستگاه آن خطای ذهنی اوست.

۲-۲. حس قدرت

اسفندیار باور دارد که هیچ چیز نمی‌تواند بر او غلبه کند. این نوع نگاه، نه تنها بازتابی از غرور قهرمانانه است، بل که شکل افراطی احساس تسلط بر سرنوشت نیز هست. گویی او نه انسانی فانی، بل که مظهر یک اراده قدسی و شکست‌ناپذیر است. «اسفندیار هم شاهزاده است و هم جهان‌پهلوان؛ دو صفتی که در شاهنامه جز او در کس دیگری جمع نشده است. از موهبت روین‌تنی هم برخوردار است؛ بنابراین یگانه روزگار است» (رستگار فسایی، ۱۳۸۳: ۳۳). ازاین‌رو، در مقام روان‌شناختی، اسفندیار دچار نوعی «فریب ادراکی» شده است. بسیاری از اطرافیان اسفندیار از جمله، کتایون، پشتون و حتی بهمن، اعتقاد دارند که رستم شخصیتی بی‌باک و شجاع است و به او هشدار می‌دهند که مبادا با رستم پنجه در پنجه شود. نخستین کسی که اسفندیار را از نبرد و روبروشدن با رستم برحذر می‌دارد، کتایون، مادر اوست. کتایون فرزند خود را به‌خوبی می‌شناسد و از نقاط قوت و ضعف شخصیتی او کاملاً آگاه است و می‌داند که اسفندیار بیش از حد به نیروی بازو و قدرت خویش متکی است؛ پس به او هشدار می‌دهد که به اتکا به نیروی خود، جانت را خوار نگیر و به خطر نینداز:

بدوگفت کای ژنده‌پیل جوان	همی خوار گیری ز نیرو روان
بسند نه‌باشی تو با پیل‌تن	از ایدر مرو بی یکی انجمن
مهر پیش پیل ژیان هوش خویش	نهاده بدین گونه بر دوش خویش

(فردوسی، ۱۳۷۵: ۳۰۸/۵)

تصمیم به نبرد با رستم که از سوی خردمندی چون پشوتن نیز مخاطره آمیز دانسته می شود، نقطه اوج فریب ادراکی و توهم کنترل است. پشوتن برخلاف اسفندیار، شخصیتی میانه رو دارد و تنها کسی است که چه دوست و چه دشمن از او به نیکی یاد می کنند (نک. اسلامی ندوشن، ۱۳۹۰: ۲۴۵). مسکوب نیز پشوتن را ناصحی مشفق می داند که در گفتگوی با وی، چگونگی اسفندیار نشان داده می شود (نک. مسکوب، ۱۳۸۶: ۱۱۲). در جریان داستان رستم و اسفندیار و پیش از نبرد و رویارویی دو پهلوان، پشوتن برادرش اسفندیار را پند داد و او را به پیروی از خرد و اندیشه رهنمون شد و از نبرد با رستم بازداشت؛ زیرا می دانست که رستم دست به بند نمی دهد و تسلیم خواسته های وی نمی شود (نک. رستگار فسایی، ۵۸):

پشوتن بدو گفت کای نامدار	برادر که یابد چو اسفندیار؟!
بپرهیز و با جان ستیزه مکن	نیوشنده باش از برادر سخن
شنیدم همه هرج رستم بگفت	بزرگیش با مردمی بود جفت
نساید دو پای ورا بند تو	نیاید سبک سوی پیوند تو
سوار جهان پور دستان سام	به بازی سراندر نیارد به دام

(فردوسی، ۱۳۷۵: ۳۳۷/۵-۳۳۸)

پشوتن نماینده عقل سلیم و وجدان آگاه و صدای حق و راستی است. چهره او در طول داستان چنان نمود می یابد که گویی بهره ای از عالم خاک ندارد (نک. حمیدیان، ۱۳۸۳: ۳۵۲). مگر نه اینکه عقل، آدمی را از درافتادن به مغاک خطا و اشتباه بازمی دارد؟ پس چرا اسفندیار را پنبه در گوش است و ندای عقل (پشوتن) را نمی شنود؟ پاسخ این است که اسفندیار چنان فریفته قدرت و نیروی بازوی خویش و غرق در غرور شده که نمی تواند بپذیرد ممکن است قدرت و حقیقت، هر دو در اختیار او نباشند. از همین رو، به جنگی می رود که سرنوشتش را به شکلی تراژیک رقم می زند. شکست او نه در میدان جنگ، بل که در ناتوانی از درک محدودیت انسانی و پذیرش عدم کنترل مطلق نهفته است.

اسفندیار از نظر جسمی بسیار قدرتمند است و راز قدرتش در روپین تنی او نهفته است؛ وقتی پهلوان از قدرت فیزیکی برخوردار و روپین تن است، این قدرت جسمی، او را به این باور می رساند که قادر به کنترل محیط و شرایط است.^۳ افزون بر آن، اسفندیار خود را نماینده دین بهی و مأمور گسترش آن و اجرای خواست زرتشت می داند. زمانی که قدرت جسمی با احساس مسؤولیت معنوی در کنار هم قرار می گیرند، توهم کنترل در شخصیت اسفندیار تقویت می شود؛ چراکه به طور کامل باور دارد که همه چیز باید طبق اراده او پیش برود.

۲-۳. داشتن انگیزه و هدف مشخص

در تحلیل‌های سنتی، اغلب اسفندیار به عنوان شخصیت طمع‌کار و جاه‌طلب و شیفته پادشاهی به تصویر کشیده می‌شود. این در حالی است که اگر به داستان دقیق‌تر نگاه کنیم، در آغاز ظهور اسفندیار در شاهنامه، او موضوع جانشینی پدر را مطرح نمی‌کند، بل که گشتاسپ است که در لحظه‌های سخت و گرفتاری همچون لشکرکشی ارجاسپ تورانی و کشته شدن برادرش زریر و در ادامه، اسیر شدن دخترانش، وعده مسند پادشاهی را به پسرش اسفندیار می‌دهد و این پدر است که برای نخستین بار فکر جانشینی و رسیدن به تخت شاهی را در سر اسفندیار می‌اندازد:

بدین اندرون بود اسفندیار	که بانگ پدرش آمد از کوهسار
به دین خدا ای گو اسفندیار	به جان زریر آن نبرده سوار
که چون بازگردم ازین رزمگاه	به اسفندیارم دهم تاج و گاه
سپه را همه پیش‌رفتن دهم	وُرا خسروی تاج بر سر نهم

(فردوسی، ۱۳۷۵: ۱۳۶/۵-۱۳۷)

اما گشتاسپ بعد از دلیری‌ها و رشادت‌های اسفندیار و آرام شدن اوضاع خلف وعده می‌کند و خود دوباره بر مسند شاهی می‌نشیند (نک. همان: ۱۵۱). درواقع، گشتاسپ با دستکاری ذهن اسفندیار، نخستین جرقه‌های تمایل به مسند فرمانروایی را در فکر فرزندش ایجاد می‌کند و زمینه‌ساز تغییر رفتار او می‌شود. گشتاسپ با وعده‌هایش، عملاً نظام ارزشی و آرزوهای اسفندیار را به شکلی که خودش می‌خواهد، شکل می‌دهد. این کار نوعی اجبار روانی است که اسفندیار را به سمت خواسته‌های پدر سوق می‌دهد. گشتاسپ انسانی است که دیو قدرت در سراسر وجود او رخنه کرده است. تنها هدفش حفظ قدرت است و جز آن به چیزی فکر نمی‌کند. از لذت‌ها، لذت قدرت او را بس است (نک. رحیمی، ۱۳۶۹: ۱۴۱). گشتاسپ به جای آن که اسفندیار را در مسیر درست اخلاقی هدایت کند، با وعده پادشاهی او را به سوی رفتار کنترل‌ناپذیری سوق می‌دهد. این نوع رفتار در روان‌شناسی به عنوان «مهندسی ذهنی» یا «برنامه‌ریزی روانی» شناخته می‌شود. اسفندیار در ابتدا فکر جانشینی پدر را در سر نمی‌پروراند، بل که تنها بر اساس وعده‌های گشتاسپ است که این آرزو در وجودش شکل می‌گیرد و تبدیل به هدفی مهم برای او می‌شود. طبیعی است که «برای جوان توانا و جویای نام، جهان و جهانیان را به فرمان داشتن، طرحی دلفریب است» (مسکوب، ۱۳۸۶: ۴).

هدف نهایی یعنی دستیابی به پادشاهی و جانشینی پدر، نقش مهمی در شکل‌گیری و تقویت توهّم کنترل در شخصیت اسفندیار دارد. اسفندیار در جای‌جای داستان هدف خود را از بستن دست رستم، اجرای فرمان الهی و دستورات گشتاسپ معرفی می‌کند^۴:

به رستم چنین گفت اسفندیار که تا چند گویی سخن نابکار
مرا گویی از راه یزدان بگرد ز فرمان شاه جهان‌بان بگرد
که هر کو ز فرمان شاه جهان بگردد سرآید بدو بر زمان
(فردوسی، ۱۳۷۵: ۵/۴۱۰)

اما این ظاهر قضیه است و در لایه عمیق‌تر، اسفندیار به دنبال رسیدن به پادشاهی است. او می‌خواهد از این طریق هدف اصلی خود را در پس چنین توجیهاتی پنهان و جدانش را آسوده کند. خواست یزدان و خشنودی پادشاه برای اسفندیار جوان به‌نوعی پناهگاه است. اسفندیار با این بهانه، گناه و عقوبت این کار را به‌طور غیرمستقیم به گردن پدرش می‌اندازد و خود را بی‌گناه جلوه می‌دهد (نک. علامی و داودی‌پناه، ۱۳۹۴: ۸۶). واقعیت این است که اسفندیار بازیچه سیاست گشتاسپ شده است. شکل‌گیری این هدف در ذهنش باعث می‌شود، او دچار نوعی توهم کنترل شود؛ این توهم کنترل او را از درک پیچیدگی‌های پشت پرده تصمیمات گشتاسپ و بازی‌های قدرت ناتوان می‌سازد، به‌گونه‌ای که هشدارهای دیگران و نشانه‌های تهدید را نادیده می‌گیرد. در حقیقت، اسفندیار قربانی سازوکار ذهنی‌ای است که به‌واسطه انگیزه شدید برای کسب قدرت، احساس کنترل کاذبی بر شرایط به او القا می‌کند؛ حال آن‌که مسیرش به‌سوی یک تراژدی اجتناب‌ناپذیر پیش می‌رود.

تراژدی اسفندیار دقیقاً در همین نقطه شکل می‌گیرد؛ جایی که اراده فردی و باور به کنترل، در برابر تقدیر از پیش‌نوشته‌شده رنگ می‌بازد. اسفندیار در حالی به مصاف رستم می‌رود که یقین دارد، پیروزی در این نبرد آخرین حلقه زنجیر وظایفی است که او را به تاج و تخت خواهد رساند؛ اما این یقین، برخاسته از درکی سطحی از فرمان‌برداری و پاداش و غافل از اراده پنهان گشتاسپ و قانون‌های ماورایی حاکم بر جهان شاهنامه است. لحظه کشته‌شدن اسفندیار، نقطه گسست کامل میان توهم کنترل و واقعیت محتوم سرنوشت است. این فروپاشی، نه‌تنها نابودی قهرمانی جوان را رقم می‌زند، بل‌که پرده از چهره پدر سیاست‌زده و شیفته قدرت برمی‌دارد که از باور فرزند به کنترل، به سود بقای خود بهره می‌برد. «شخصیت گشتاسپ طوری ساخته شده است که به نام‌مطلوب‌ترین وضع ممکن نمایان می‌شود. نقش دروغگوی توطئه‌گر به او واگذار شده است» (کوورجی کویاجی، ۱۳۷۱: ۱۹۵).

بدین‌گونه، اسفندیار نماد انسانی می‌شود که در آرزوی نظم و پیش‌بینی‌پذیری جهان، در دام فریب کنترل گرفتار می‌شود و بهای آن را با جان خود می‌پردازد.

۲-۴. خُلق و خو

یکی دیگر از عواملی که توهّم کنترل را در شخصیت‌هایی چون اسفندیار تقویت می‌کند، خلق و خوی مثبت و روحیه بالاست. خلق و خوی بالا باعث می‌شود، افراد دنیا را مکان کنترل‌پذیری تصور کنند، چون احساس خوبی که نسبت به زندگی در ذهن آنان وجود دارد، بر ادراکشان از کنترل و توانایی اثرگذاری بر اتفاقات تأثیر می‌گذارد. افرادی که از روحیه‌ای شاد و انگیزه‌ای درونی برخوردارند، معمولاً باور بیشتری به توانایی خود برای اثرگذاری بر وقایع دارند. حتی مطالعه حالات مختلف روحی در یک شخص واحد نشان می‌دهد که فرد در شرایطی که خلق بالا و شادی دارد، نسبت به مواقعی که خلقی غمگین و کم‌انرژی دارد، توهّم کنترل شدیدتر و بیشتری را در وجود خود تجربه می‌کند. مثلاً این شعر حافظ، نهایت خلق بالایی شاعر را نشان می‌دهد:

بیا تا گل برفشانیم و می در ساغر اندازیم فلک را سقف بشکافیم و طرحی نو دراندازیم
اگر غم لشکر انگیزد که خون عاشقان ریزد من و ساقی به هم نازیم و بنیادش براندازیم
(حافظ، ۱۳۹: ۲۵۸)

در این حالت، حافظ خود را چنان قدرتمند تصور می‌کند که قادر است، حتی سقف فلک را بشکافد و طرحی نو دراندازد که نماد واضحی از میل به شکستن ساختارهای سرنوشت و نظم کیهانی است. در بیت بعدی هم وقتی از «غم» به عنوان دشمن یاد می‌کند، می‌خواهد «لشکر انگیزد» و با کمک ساقی بنیاد غم و اندوه را براندازد. این لحن و نگرش، کاملاً در چارچوب خلق بالا جای می‌گیرد. در این حالت، فرد چنان احساس قدرت، شادی، اختیار و تسلط بر زندگی می‌کند که حتی مقابله با نیروهای بزرگ‌تر (مثل غم یا فلک) را ممکن و طبیعی تصور می‌کند؛ در سوی دیگر، زمانی که حافظ دچار تأمل، غم، یا خلقی پایین‌تر می‌شود، لحن او تغییر می‌یابد و نگاهی به جهان واقع‌گرایانه‌تر و همراه با نوعی سرگردانی در هستی می‌شود:

عاقلان نقطه پرگار وجودند ولی عشق داند که در این دایره سرگرداند
(همان: ۱۳۰)

این دقیقاً حالتی است که در آن توهّم کنترل جای خود را به درک محدودیت‌ها و ناتوانی‌ها می‌دهد. همین الگو را می‌توان در شخصیت اسفندیار نیز دید. اسفندیار جوانی است پرشور، پرانرژی و سرشار از اعتماد به نفس. استاد طوس در ابیات زیر، خلق بالا و شور و هیجان درونی اسفندیار را با هنرمندی به تصویر کشیده است:

چو جوشن بپوشید پر خاشجوی ز زور و ز شادی که بود اندر اوی

نهاد آن بن نیزه را بر زمین ز خاک سیاه اندر آمد به زین
 بسان پلنگی که بر پشت گور نشیند برانگیزد از گور شور
 سپه در شگفتی فروماندند بران نامدار آفرین خواندند
 (فردوسی، ۱۳۷۵: ۳۷۷/۵)

این گونه ماهرانه سوار بر اسب شدن، نشان از مهارت سوارکار و شور و هیجان های درونی اوست و دلالت بر خلق بالای اسفندیار دارد.

در ابتدای داستان نیز، شتر پیشرو در دوراهی دژ گنبدان و زابل زانو می زند و از حرکت باز می ایستد. اسفندیار دستور می دهد تا شتر را قربانی کنند تا نحوسی و بدی به آن بازگردد. اسفندیار نه تنها از این نشانه هشداردهنده، ترس و اندوهی به دل راه نمی دهد، بل که معتقد است که:

بد و نیک هر دوز یزدان بود لب مرد باید که خندان بود
 (همان: ۳۰۹)

یعنی با دیدن این نشانه بد، باز هم روحیه بالا و شاد خود را حفظ می کند. اسفندیار شخصیتی است که به طور طبیعی احساس کنترل بر سرنوشت خویش دارد و این خلق بالا و شور و انرژی درونی، این احساس را در او تقویت می کند، اما این احساس اطمینان در بستر یک روایت تراژیک همچون شاهنامه، زمینه ای می شود برای غافلگیری، شکست و فروپاشی. خلق بالای اسفندیار، جوانی، شوق و انرژی زندگی در وجودش، باعث می شود که با اطمینان، حتی سرنوشت خودش را نیز همانند میدان نبرد، قابل مدیریت و تسخیر تلقی کند. اسفندیار خلق و خویی پرشور و سرشار از انرژی زندگی دارد؛ ویژگی هایی که از او چهره ای با اعتماد به نفس و لبریز از امید به آینده ساخته است، اما در بستر روایی شاهنامه، این اعتماد به نفس برخاسته از خلق بالا، او را از درک نیروهای پنهان تر قدرت، سیاست و تقدیر باز می دارد و در نهایت، تبدیل به یکی از دلایل سقوط او می شود.

۲-۵. غفلت از عوامل ناشناخته و ماورایی

از جمله تجلی های آشکار نیروهای ماورایی و ناشناخته در سرنوشت اسفندیار، حضور سیمرغ، چاره گری های زال و ارتباط این دو با عنصر جادو و خرد کیهانی است. زال به سبب رابطه اش با سیمرغ که او را با نیروهای سحرآمیز خود یاری می داده، لقب داستان یافته است (نک. امیدسالار، ۱۳۹۰: ۴۵۴). نیروی جادو که در شمار عناصر ماورایی و غریب به شمار می رود، موضوعی است که اسفندیار به کلی از آن غافل است. «چیزهای غریب را که خلاف عادت طبع است، جادو و سحر گویند» (پادشاه، ۱۳۶۳: ۱۲۸۶/۲). برخی پژوهشگران معتقدند که اسفندیار در داستان رستم و اسفندیار با صفت



رویین تنی خود، نماینده «جادوی سیاه» است؛ جادوی سیاهی که زال جادوگر-پزشک و سیمرغ که روح زال یا شکل دیگری از شخصیت اوست، به مقابله اش برخاسته‌اند؛ زیرا وظیفه جادو-پزشک غیر از درمان بیماری، خنثی کردن نیروی سرکش و ویرانگر روحی است که ایجاد ناراحتی، بدبختی و فلاکت می‌کند. این نیروی سرکش همان جادوی سیاه است (نک. خسروی، ۱۳۶۶: ۵۲۸).

مراحل تعلیم جادوگری و رازآموزی به ترتیب شامل رهاشدن نوآموز در طبیعت، ارتباط با حیوان یا موجود رازآموز و فهمیدن زبان او، «احضار رازآموز با سوزاندن پر یا موی» (الیاده، ۱۳۸۷: ۶۸۲) و بازگشت به جامعه به عنوان نمادی از پایان دوره رازآموزی است (نک. امینی‌پور و ابومحبوب، ۱۳۹۶: ۱۱۰-۱۱۱). مرحله نخست تعلیم جادو، رازآموزی است. در گام نخست فرد نابالغ و نوآموز را در طبیعت رها می‌کنند و او زیر نظر فرد یا جانوری اسرارآمیز مراحل آموزش و تربیت روح و جسم را شروع می‌کند (نک. عدنانی، ۱۳۸۴: ۶۴). زال نیز همچون نوآموزی در ابتدای زندگی خود و به جرم سپیدموی بودن در دامن طبیعت و در البرزکوه رها می‌شود (نک. فردوسی، ۱۳۶۶، ج ۱: ۱۶۴-۱۶۷). او در دامن طبیعت با سیمرغ به عنوان حیوان رازآموز ارتباط برقرار می‌کند و تحت حمایت این پرنده اسرارآمیز پرورش می‌یابد و به نیروهای غیبی و فرازمینی سیمرغ متصل و مجهز می‌شود. همین ارتباط زال با سیمرغ و نیروهای اسرارآمیز او، زال را به پایدارترین، معنوی‌ترین و اسطوره‌ای‌ترین چهره شاهنامه تبدیل کرده است (نک. مختاری، ۱۳۶۹: ۱۳-۱۵).

راندن زال از قبیله اش، نشانه‌ای از رازآموزی و تشرف او به جادو-درمانگری است. زال پس از گذراندن مراحل رازآموزی، به افسونگری توانا و چاره‌گری خردمند تبدیل می‌شود و از البرزکوه به دامن جامعه بازمی‌گردد تا خود را برای نقش آفرینی در ساحت حماسه ملی آماده کند. «سیمرغ تمثیلی از حکیمی دانا و پزشکی خردمند است که با پره‌های جادویی و اسرارآمیز خود موانع فراوانی را از سر راه برمی‌دارد» (رضی، ۱۳۸۱: ۵۷۶). سیمرغ هنگام وداع با زال، سه پر از پره‌های خود را به او می‌دهد و سفارش می‌کند که در شرایط حساس و در صوت لزوم اگر یکی از پرها را بسوزانی، فوراً در کنار تو حاضر خواهم شد. زال، پیر جادوگری است که این شیوه احضار را از سیمرغ آموخته و هر لحظه بخواهد می‌تواند با سوزاندن پری از سیمرغ، این پرنده رازناک را احضار کند. برای فراخواندن سیمرغ تشریفات از جانب زال صورت می‌گیرد که از همه مهم‌تر، سوزاندن بخور است. به‌طورکلی سوزاندن بخور هنگام برگزاری مراسم و آیین‌ها، نزد بسیاری از اقوام کهن مرسوم بوده است (نک. فریزر، ۱۳۹۲: ۳۴۲). زال این کار را با انجام تشریفات و ابزار خاصی انجام می‌دهد:

چو گشتند هر دو برآن رای‌کند سپهبد برآمد به بالای تند
از ایوان سه مجمر پرآتش ببرد برفتند با او سه هشیار گُرد

فسونگر چو بر تیغ بالا رسید	ز دیبا یکی پر بیرون کشید
ز مجمر یکی آتشی بر فروخت	به بالای آن، پر لختی بسوخت
هم آنکه چو مرغ از هوا بگرید	درخشیدن آتش تیز دید
نشسته برش زال با داغ و درد	ز پرواز مرغ اندر آمد گرد
بشد تیز با عود زال از فراز	ستودش فراوان و بردش نماز
به پیشش سه مجمر پر از بوی	ز خون جگر بر دورخ جوی

(فردوسی، ۱۳۷۵: ۳۹۷/۵-۳۹۸)

در ابیات فردوسی، زال افسونگر خوانده می‌شود؛ زیرا او جادوگری است که مراحل رازآموزی را طی کرده و به آیین‌های جادو-درمانی واقف است. عملکرد زال در احضار سیمرغ از جمله رفتن بر بلندی، روشن کردن آتش در مجمر و سوزاندن پر و عود، کنش‌های جادوگرانه به شمار می‌روند (نک. اسماعیلی، ۱۳۸۹: ۱۹۴). پس از انجام این تشریفات، سیمرغ بی‌درنگ بر بالین رستم زخم‌خورده و مجروح ظاهر می‌شود. این پرنده مقدس و دانایی در نبرد رستم و اسفندیار تا نابودی کامل اسفندیار رویین تن در کنار رستم و در برابر اسفندیار می‌ایستد.

اسفندیار با تکیه بر توان شخصی و اطاعت از فرمان پدر به نبرد رستم آمده و این در حالی است که از عناصر ناشناخته و مرموزی همچون زال و سیمرغ و نیروی غیبی آنان بی‌خبر است. زال و سیمرغ نمایندگان دنیایی دیگرند؛ دنیایی که در آن نیروهای فراتر از درک و پیش‌بینی انسان، روند امور را تغییر می‌دهند. چاره‌گری‌های زال، فهمیدن نقطه آسیب‌پذیر اسفندیار و چگونگی زخم‌زن به پهلوان رویین تن و نفوذناپذیر در قالب راهنمایی‌هایی که از سیمرغ دریافت می‌کند، همه نشان می‌دهند که سیر وقایع تنها به اراده انسانی محدود نیست. اینجاست که توهم کنترل در اسفندیار که گمان می‌کرد با شجاعت و اطاعت، پیروزی تضمین شده است، به ناگاه فرومی‌پاشد؛ زیرا نیروهایی خارج از منظومه فکری و قدرت او، سرنوشت را به گونه‌ای دیگر رقم می‌زنند. حضور سیمرغ نماد آن حقیقت پنهان است که قهرمان هر قدر هم نیرومند باشد، همیشه تحت سلطه نظامی است که از اراده انسانی فراتر می‌رود. ابیات زیر نشان می‌دهند که اسفندیار پیش‌تر درباره نیرو جادویی زال و ارتباطش با عناصر ماورایی مطالبی شنیده است:

شنیدم که دستان جادو پرست	به هنگام یازد به خورشید دست
چو خشم آرد از جادوان بگذرد	برابر نکردم پس این با خرد

(فردوسی، ۱۳۷۵: ۴۰۶/۵)

او آنچه که پیش تر شنیده، اکنون می بیند، ولی دیدنی سطحی است نه عمیق و توأم با بصیرت. گویی اسفندیار چشم بصیرت خود را از دیدن واقعیت های خارج از ذهن فرو پوشیده است. اسفندیار واقعیت را می بیند، اما نمی تواند درک کند، نیرویی که توانسته یک شبه، زخم های عمیق و کاری رستم را بهبود بخشد و او را پر توش و توان و شاداب و تندرست دوباره روانه میدان نبرد کند، می تواند خاصیت رویین تنی او را هم بزدايد و سلسله پیروزی های او را بگسلد. اسفندیار هنگام رویارویی دوباره با رستم، باز هم به نیرو و نیرنگ زال اشاره می کند:

به نیرنگ زالی بدینسان درست وگر نه که پایت همی گور جست
(همان: ۴۰۷)

او نمی تواند و نمی خواهد بپذیرد که ممکن است در جهان هستی، نیرویی فراتر از نیرو و قدرت او وجود داشته باشد. در نهایت، توهّم کنترل، آرزوها را در وجود اسفندیار به شکلی تراژیک فرومی پاشد. زمانی که به دست رستم کشته می شود، این فروپاشی حقیقتی تلخ را نمایان می کند: سرنوشت نه در دست او، بل که در دستان نیروهایی است که او هیچگاه قادر به درک و شناخت آنها نبوده است. این لحظه، نقطه عطفی در داستان اسفندیار است که نشان می دهد حتی بزرگترین قهرمانان نیز در برابر نیروهای ماورایی عاجزند. از این روی اسفندیار در لحظه های آخر عمرش به پشتون می گوید:

به مردی مرا پور دستان نکشت نگه کن بدین گز که دارم به مشّت
بدین چوب شد روزگارم به سر ز سیمرخ و از رستم چاره گر
فسون ها و نیرنگ ها زال ساخت که آروند و بند جهان او شناخت!
(همان: ۴۱۶-۴۱۷)

۳. نتیجه گیری

شخصیت اسفندیار در شاهنامه فردوسی، تصویری زنده از قهرمانی است که با تکیه بر توانایی های فردی و اعتماد به نفس شدید، گرفتار یکی از مهم ترین خطاهای شناختی یعنی «توهّم کنترل» می شود. این پندار نادرست که فرد می تواند بر روند حوادث و سرنوشت خود کاملاً مسلط باشد، در بستر روانی و اجتماعی خاصی در وجود اسفندیار شکل می گیرد. اسفندیار با تکیه بر قدرت جسمی و رویین تنی، پیشینه موفقیت های درخشان گذشته، خلق بالا، انگیزه نیرومند برای رسیدن به پادشاهی و احساس مأموریت الهی، دچار این پندار نادرست می شود که بر رویدادهای پیچیده بیرونی تسلط دارد. این احساس کنترل کاذب، سبب می شود که او نشانه های هشداردهنده مانند زانو زدن شتر، اندرزه های خردمندانه اطرافیان و نیروهای پنهان و ماورایی را نادیده بگیرد و با اطمینانی غیرواقع گرایانه به سوی سرنوشت محتوم خویش گام بردارد.

نکته مهم آن است که در جهان روایت شاهنامه، برخلاف باور اسفندیار، تنها اراده فردی تعیین‌کننده مسیر نیست، بل که عواملی چون سیاست‌ورزی پدر (گشتاسپ)، قدرت‌های ماورایی (مانند جادوی زال و سیمرغ) و محدودیت‌های نادیدنی بشر نیز در شکل‌گیری سرنوشت او مؤثرند. اسفندیار درواقع، قربانی سازوکارهای ذهنی‌ای است که به واسطه تجربه‌های موفق پیشین، قدرت و روین‌تنی، خلق بالا، داشتن هدف و انگیزه فراوان در او شکل گرفته‌اند. این عوامل، در کنار غفلت از عناصر و نیروهای پنهان و ماورایی باعث شده است که اسفندیار به توانایی‌های خود بیش از حد اعتماد کند و به این باور برسد که هیچ مانعی نمی‌تواند او را از رسیدن به هدف بازدارد. توهم کنترل در این داستان به مثابه عاملی تراژیک عمل می‌کند که قهرمان را از درک واقعیت‌ها باز می‌دارد و او را به ورطه نابودی می‌کشاند. داستان اسفندیار صرفاً یک نبرد حماسی نیست، بل که بازتابی از چالش همیشگی انسان با توهم تسلط بر جهان است. از سوی دیگر، شاهنامه جهانی چندلایه و پیچیده را ترسیم می‌کند که در آن، تنها قدرت جسمانی و اراده انسانی تعیین‌کننده نیست، بل که نیروهایی چون تقدیر، مشیت ایزدی و موجوداتی همچون سیمرغ که نمود حکمت غیبی‌اند، نقش بنیادینی در مسیر حوادث ایفا می‌کنند. اسفندیار، چون از وجود این لایه‌های پنهان آگاه نیست یا آن‌ها را نادیده می‌گیرد، دچار خطای توهم کنترل در درک واقعیت می‌شود؛ پس گشونده اصلی او رستم، زال، سیمرغ و گشتاسپ نیست، بل که سراب کنترلی است که او را هر لحظه به مرگ و نابودی نزدیک‌تر می‌کند.



پی نوشت:

۱. برای آگاهی از نوع آزمایش‌ها و چگونگی رسیدن لانگر به این ملاک‌ها بنگرید به: (Langer; 1975: A)

2. Heads I win, tails it's chance: The illusion of control as a function of the sequence of outcomes in a purely chance task.

۳. درباره نحوه رویتن شدن اسفندیار، روایتی مشهور وجود دارد، بدین صورت که «زرتشت اسفندیار را که نوزادی بیش نبود، در آب چشمه‌ای مقدس شست و شو داد و همین کار باعث رویتن تنی اسفندیار شد. تنها چشمانش (آن هم به جهت این که هنگام غسل آنها را بسته بود) آسیب‌پذیر ماندند» (امینی‌پور و ابومحبوب، ۱۳۹۶: ۱۰۸). در روایتی دیگر، زرتشت با خوراندن دانه‌های انار به اسفندیار او را رویتن تن می‌کند (نک. آموزگار، ۱۳۸۶: ۸۲ و ظاهری عبدوند، ۱۳۷۶: ۸۲). این روایت برگرفته از کتاب زراتشت‌نامه بهرام پژدو است:

وز آن پس بدادش به اسفندیار	از آن یشته خویش یک دانه نار
بخورد و تنش گشت چون سنگ	نبد کارگر هیچ زخمی بر او
از این گونه اندر سخن هوش دار	که بودست رویتن تن اسفندیار

(بهرام پژدو، ۱۳۳۸: ۷۷)

۴. اسفندیار در پاسخ به نصایح خردمندانه پشوتن، نجنگیدن با رستم را حکمی خلاف رأی یزدان و شهریار می‌شمارد:

چنین داد پاسخ ورا نامدار	که گر من بیچم سر از شهریار همان پیش
بدین گیتی اندر نکوهش بود	یزدان پژوهش بود
دو گیتی به رستم نخواهم فروخت	کسی چشم دین رابه سوزن ندوخت

(فردوسی، ۱۳۷۵، ج ۵: ۳۳۸)

وی در جای دیگر، باز هم هدف اصلی خود را فرمان برداری از شاه بیان می‌کند و به رستم می‌گوید:

تو دانی که من سر ز فرمان شاه	نتابم نه از بهر تخت و کلاه
بدو یابم اندر جهان خوب و زشت	بدویست دوزخ بدو هم بهشت

(همان: ۳۶۴)

فهرست منابع

- آموزگار، ژاله (۱۳۸۶)، تاریخ اساطیری ایران، چاپ نهم، تهران: سمت.
- الیاده، میرچا (۱۳۸۷)، شمنیسم: فنون کهن خلسه، ترجمه محمدکاظم مهاجری، چاپ اول، قم: ادیان.
- اسلامی ندوشن، محمدعلی (۱۳۹۰)، داستان داستان‌ها: رستم و اسفندیار در شاهنامه، چاپ سوم، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- اسماعیلی، حسین (۱۳۸۹)، مقاله «داستان زال از دیدگاه قوم‌شناسی» تن پهلوان و روان خردمند: پژوهش‌هایی تازه در شاهنامه، به کوشش شاهرخ مسکوب، چاپ سوم، تهران: طرح نو.
- امیدسالار، محمود (۱۳۹۰)، «زال»، فردوسی و شاهنامه سرایی، به کوشش جلال خالقی مطلق و دیگران، به سرپرستی اسماعیل سعادت، چاپ اول، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- امینی‌پور، مریم و احمد ابومحبوب (۱۳۹۶)، «بررسی آیین شمنی و سایر جادوها در داستان رستم و اسفندیار»، فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناسی، سال ۱۳، شماره ۴۷، صص ۹۹-۱۳۷.
- باقری، زینب و محمدعلی داودآبادی (۱۳۹۹)، «ناکامی و پرخاشگری در رفتار اسفندیار با تکیه بر متن شاهنامه» دوفصلنامه ادبیات پهلوانی، سال چهارم، شماره هفتم، صص ۹-۲۸.
- <http://doi.org/10.22034/heroic.2023.1.1.01>
- بهرام‌پژدو، زرتشت (۱۳۳۸)، زراتشت‌نامه، به کوشش محمد دبیرسیاقی، چاپ اول، تهران: طهوری.
- پادشاه، محمد (۱۳۶۳)، فرهنگ آندراج، زیر نظر محمد دبیرسیاقی، چاپ دوم، تهران: خیام.
- حافظ، شمس‌الدین محمد (۱۳۹۰)، دیوان خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی، به اهتمام محمد قزوینی و قاسم غنی، چاپ دهم، تهران: زوار.
- حمیدیان، سعید (۱۳۸۳)، درآمدی بر اندیشه و هنر فردوسی، چاپ دوم، تهران: ناهید.
- خسروی، رکن‌الدین (۱۳۶۶)، «نمایش‌های آیینی؛ اسفندیار، سیمرغ، زال و (جادو-پزشکی)»، چیستا، شماره ۴۵ و ۴۶، صص ۵۲۶-۵۳۶.
- رحیمی، مصطفی (۱۳۶۹)، تراژدی قدرت در شاهنامه، چاپ اول، تهران: نیلوفر.
- رستگار فسایی، منصور (۱۳۸۳)، حماسه رستم و اسفندیار، چاپ پنجم، تهران: جامی.
- رضی، هاشم (۱۳۸۱)، دانشنامه ایران باستان، جلد اول، تهران: سخن.
- ظاهری‌عبدوند، آمنه (۱۳۷۶)، اسفندیار و رویین‌تنی، چاپ اول، اهواز: مه‌زیار.

- عبادیان، محمود (۱۳۶۹)، در پیرامون رستم و اسفندیار، مقاله «سایه روشن‌های درگیری رستم و اسفندیار»، چاپ اول، تهران: جهاد دانشگاهی.
- عدنانی، سیدمسعود (۱۳۸۴)، «آیین‌های شمنی و شاهنامه»، نامه پارسی، سال دهم، شماره ۱، صص ۶۱-۷۰.
- علامی، مهماندوستی، ذوالفقار و نسیم داودی‌پناه (۱۳۹۴)، «بررسی مکانیسم‌های دفاعی اسفندیار در نبرد با رستم»، دوفصلنامه ادبیات حماسی، سال دوم، شماره چهارم، صص ۷۱-۹۹.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۶۶)، شاهنامه، به‌کوشش جلال خالقی مطلق، دفتر یکم، نیویورک: Biblotheca Persica.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۷۵)، شاهنامه، به‌کوشش جلال خالقی مطلق، زیر نظر احسان یارشاطر، دفتر پنجم، کالیفرنیا: مزدا با همکاری بنیاد میراث ایران.
- فریزر، جیمز جورج (۱۳۹۲)، شاخه زّین (پژوهشی در جادو و دین)، ترجمه کاظم فیروزمند، چاپ هفتم، تهران: آگاه.
- کریمی، فاطمه (۱۳۹۲)، «نقد روان‌شناختی شخصیت اسفندیار در داستان رستم و اسفندیار بر اساس روان‌شناسی یونگ»، هشتمین همایش بین‌المللی انجمن ترویج زبان و ادبیات فارسی، صص ۱۲۱-۱۳۹.
- کلاهچیان فاطمه و لیلا پناهی (۱۳۹۵)، «روان‌شناسی شخصیت اسفندیار در شاهنامه»، یازدهمین گردهمایی بین‌المللی انجمن ترویج زبان و ادب فارسی، دانشگاه گیلان، صص ۹۰۰-۹۲۵.
- کوورجی کویاجی، جهانگیر (۱۳۷۱)، پژوهش‌هایی در شاهنامه، گزارش و ویرایش جلیل دوستخواه، چاپ اول، تهران: زنده رود.
- مختاری، محمد (۱۳۶۹)، اسطوره زال، تبلور تضاد و وحدت در حماسه ملی، تهران: آگه.
- مسکوب، شاهرخ (۱۳۸۶)، مقدمه‌ای بر رستم و اسفندیار، تهران: نشر علمی و فرهنگی.
- مهری، بهروز (۱۳۹۴) «خوانشی لاکانی از غمنامه رستم و اسفندیار»، شعر پژوهی (بوستان ادب)، سال هفتم، شماره چهارم، صص ۱۴۱-۱۶۶. <https://doi.org/10.22099/jba.2016.3146>
- نصر اصفهانی، محمدرضا و طیبه جعفری (۱۳۸۸)، «کنون زین سپس هفت‌خان آرم (رویکرد روان‌شناختی به هفت‌خان رستم و اسفندیار)»، پژوهشنامه زبان و ادب فارسی (گوهر گویا)، سال سوم، شماره چهارم، پیاپی ۱۲، صص ۱۳۳-۱۵۶.
- Alloy, L. B. & Abramson, L. Y. (1979). "Judgment of contingency in depressed and nondepressed students: Sadder but wiser?" *Journal of*



Experimental Psychology: General, 108(4), pp 441–485.

- Langer, E. J. (1975 A). "The illusion of control", *Journal of Personality and Social Psychology*, 32(2), pp 311–328.
- Langer, E. J. & Roth, J. (1975 B). "Heads I win, tails it's chance: The illusion of control as a function of the sequence of outcomes in a purely chance task", *Journal of Personality and Social Psychology*, 32(6), pp 951–955.
- Thompson, S. C., Kyle, D., Osgood, A. Quist, R. M. Phillips, D. J., & McClure, M. (2004). "Illusory Control and Motives for Control: The Role of Connection and Intentionality", *Motivation and Emotion*, 28(4), pp 315–330.

References

- Amoozgar, Zhâleh (2007), *History of Mythology in Iran*, 9th ed. Tehrân: samt. [in Persian]
- Eliade, Mircea (2008), *Shamanism: Ancient Techniques of Ecstasy*, trans. Mohammad-Kazem Mahajeri, 1st ed. Qom: Adyan. [in Persian]
- Islami Nadushan, Mohammad-Ali (2011), *Dâstân-e Dâstân-hâ: Rostam and Esfandiyâr in Shâhnâme*, 3rd ed. Tehrân: Sherkat-e Sâhâmî-ye Enteshâr. [in Persian]
- Esmaeili, Hossein (2010), "Tale of Zâl from the perspective of Ethnology," in *Pahlevân's Body and the Sage's Soul: New Researches in Shâhnâme*, by Shâhrokh Meskub, 3rd ed. Tehrân: Tarh-e No. [in Persian]
- Omid-sâlâr, Mahmoud (2011), "Zâl," *Firdowsi va Shâhnâme Sarâ'i*, by Jalâl Khâleqi Motlaq et al., supervised by Esmâil Saâdat, 1st ed. Tehrân: Farhangestân-e Zabân va Adab-e Fârsi. [in Persian]
- Amini-pur, Maryam & Ahmad Abou-Mahboub (2017), "The Study of Shamanic rite and other magics in the tale of Rostam and Esfandiyâr," *Faslnâme-ye Adabiât-e 'Erfâni va Osture-shenâkhti*, Vol.13, No.47, pp.99-137. [in Persian]
- Bagheri, Zeynab & Mohammad-Ali Davoudâbâdi (2020), "Frustration and Aggression in the behavior of Esfandiyar according to Shahnameh text" *Do-Faslnâme-ye Adabiât-e Pahlevâni*, Vol.4, No.7, pp.9-28. [in Persian]
- Bahram Pejdo, Zartosht (1959), *Zoroaster-nâme*, by Mohammad Dabir-Siyâqi, 1st ed. Tehrân: Tahuri. [in Persian]
- Pâdshâh, Mohammad (1984), *Farhang-e Anandraj*, supervised by Mohammad Dabir-Siyâqi, 2nd ed. Tehrân: Khayyam. [in Persian]
- Hâfez, Shams-ol-Din Mohammad (2011), *Dīvân-e Khâjeh Shams-ol-Din Mohammad Hâfez-e Shirâzi*, Ed. Mohammad Qazvini & Qâsem Ghani,

- 10th ed. Tehrân: Zavâr. [in Persian]
- Hamidian, Saeid (2004), Introduction to Ferdowsi's thought and art, 2nd ed. Tehrân: Nâhid. [in Persian]
 - Khosravi, Rukn-al-din (1988), "Performance Art, Esfandiyâr, Simorgh, Zâl va (magic medicine)," Chista, Nos.45 & 46, pp.526-536. [in Persian]
 - Rahimi, Mostafâ (1990), Power Tragedy in Shâhnâmeh, 1st ed. Tehrân: Niloufar. [in Persian]
 - Rastgar Fasâ'i, Mansour (2004), Rostam va Esfandiyâr Epic, Ed. 5 Tehrân: Jâmi. [in Persian]
 - Razi, Hâshem (2002), Dâneshnâmeh-ye Irân-e Bâstân, Vol. 1, Tehrân: Sokhan. [in Persian]
 - Zâheri Abdovand, Âmeneh (1997), Esfandiyâr and Invincibility, 1st ed. Ahvâz: Mahziâr. [in Persian]
 - Ebbâdian, Mahmoud (1990), "The Obscurity of the Struggle between Rostam and Esfandiyâr," in Regarding Rostam va Esfandiyâr, 1st ed. Tehrân: Jahâd-e Dâneshgâhi. [in Persian]
 - Adnâni, Seyyed Masoud (2005), "Shamanci Rites and Shâhnâmeh," Nâmeh-ye Pârsi, Vol.10, No.1, pp.61-70. [in Persian]
 - Alâmi Mohmandusti, Zolfaghar & Nasim Dâvudi-Panah (2015), "The Study of Defensive Mechanisms of Esfandiyâr in the Battle with Rostam," Do-Faslnâmeh-ye Adabiât-e Hamâsi, Vol.2, No.4, pp.71-99. [in Persian]
 - Ferdowsi, Abolqâsem (1987), Shâhnâmeh, Ed. Jalâl Khâleqi Motlaq, Vol.1, New York: Bibliotheca Persica. [in Persian]
 - Ferdowsi, Abolqâsem (1996), Shâhnâmeh, Ed. Jalâl Khâleqi Motlaq, supervised by Ehsân Yârshâter, Vol.5, California: Mazda in collaboration with Bonyâd-e Miras-e Irân. [in Persian]
 - Frazer, James George (2013), The Golden Bough (The Study of magic and religion), trans. Kazem Firouzmand, 7th ed. Tehrân: Âgâh. [in Persian]
 - Karimi, Fâtmeh (2013), "Psychological Criticism of Esfandiyâr's Character in the Tale of Rostam va Esfandiyâr according to Jung's Psychology," 8th International Conference of the Association for the Promotion of Persian Language and Literature, pp.121-139. [in Persian]
 - Kolâhchian, Fâtmeh & Leylâ Panâhi (2016), "Psychology of Esfandiyâr's Character in Shâhnâmeh," 11th International Meeting of the Association



for the Promotion of Persian Language and Literature, University of Gilan, pp.900-925. [in Persian]

- Kovurji, Jahan-Gir (1992), Studies in Shâhnâmeh, Ed. Jalil Dustkhâh, 1st ed. Tehrân: Zende-Rood. [in Persian]
- Mokhtârî, Mohammad (1990), Myth of Zâl, Materialization of Unity and Conflict in National Epic, Tehrân: Âgah. [in Persian]
- Meskub, Shâhrokh (2007), Introduction to Rostam and Esfandiyâr, Tehrân: Elmi va Farhangi. [in Persian]
- Mehri, Behrouz (2015), "Lacanian Reading of the Tragedy of Rostam and Esfandiyâr," She'r Pazhoi (Bustan-e Adab), Vol.7, No.4, pp.141-166. [in Persian]
- Nasr Esfahâni, Mohammad-Reza & Tayebe Jafari (2009), "Konun Zin Sepas Haft-Khân Âvaram (Seven Trials of Rostam and Esfandiar: A Psychological Approach)," Pazhoheshnâme-ye Zabân va Adab-e Fârsi (Gohar-e Goyâ), Vol.3, No.4, Issue 12, pp.133-156. [in Persian]